

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به یک مناسبتی از بحث خارج شدیم. حالا دیگر مجبوریم که این خروج از بحث را ادامه بدهیم. به تعبیر کفایه اطراد در استطراد. چون خود استطراد خروج از بحث است. اطراد هم شیوع. حالا که خارج شدیم خوب خارج بشویم.

به هر حال فعلا یک اطراد در استطراد پیدا می‌کنیم. یک مقدار متعرض این بحث طیر. عرض کردم بحث فقهی‌اش و خصوصیاتش و اینهایش را الان نه حال دارم نه وقت این کار، اما یک چند تا نکته به اصطلاح مربوط به احادیث باب؛ عرض کردیم آقایانی که در تنظیم ابواب آمدند این را هم توی بحث لقطه ذکر کردند به مناسبت اینکه اگر صاحبش آمد، هم توی بحث صید ذکر کردند.

لکن انصافش حتی در آن روایتی که می‌گوید اذا جاءک من لا تتهمه انصافش این است که امام (ع) آنجا تعبیر اصلا در روایت طیر تعبیر لقطه نیست. من تعجب می‌کنم چرا در لقطه آوردند. چون در لقطه آن نکته مهمش عرفها سنه، ندارد که یک سال تعریفش بکن. و اصولا خیلی بعید است لقطه باشد. چون لقطه یعنی گم شده، برداشته، چیزی را که انسان از زمین بر می‌دارد. گم شده‌ای را پیدا بکن، پیدا کردن، برداشتن گم شده، این کفتر خودش در خانه آدم می‌آید، این که لقطه نمی‌گویند. کفتر پریده آمده توی خانه آدم.

سر اینکه به نظر من در روایات طیر هم که خواندیم ندارد که ان جاء صاحبه ندارد که بعد از تعریف سنه. یا ان جاءک من لا تتهمه، بعد از یک سال تعریف. من فکر می‌کنم این که این روایت را در باب لقطه آوردند، خیلی منسجم نباشد. در همین صید خوب است نه توی لقطه. البته اینها نوشتند در کتب اهل سنت هم هست که اگر علامت مالکی داشته باشد لقطه است، نداشته باشد صید است. لکن فکر می‌کنم خیلی...

بله اگر علامت مالکی داشته باشد در مجهول المالک خوب است بیاورند نه توی لقطه. الان بنا شده که بین لقطه و مجهول المالک فرق بگذاریم. خوب دقت بکنید. چون در همان روایت بزنتی هم که هست، تعبیر ندارد امام یعرفه سنه، اگر کسی آمد بعد از تعریف سنه یا در اثناء، و مثلا بعد اگر اوصافی گفت یا لا تتهمه به او بدهیم. انصافش هم اصلا با قطع نظر لقطه یعنی گشوده‌ای را آدم پیدا بکند. این صدقش بر کفتر؛ چون من چیزی بر نداشتم، کاری نکردم. چون عرض کردم شاید در باب لقطه که یک مقدار احکام سنگینی دارد که یک

سال تعریف بکند، بعد می تواند مصرف بکند، بعد صدقه بدهد، بعد اگر مالکش آمد دو مرتبه بدهد، خب این سنگین است دیگر. اینها ممکن است یک مقدارش به خاطر اینکه برداشته از زمین، به او می گویند خب چرا برداشتی، بر نمی داشتی.

س: استاد برداشتن از زمین یا از هوا مگر تفاوتی دارد؟

ج: این برداشته خود کمتر آمده من چه کار کنم؟

س: خب بعد این را گرفته دیگر

ج: آمده خانه اش، آمده در خانه در را بسته. این مثل همان مسئله لص. عرض کردم لص هم هست به قاعده لقطه نیست. حالا آنجا تعبد آمد. چون در قصه لص دارد که یعرفه سنه. آنجا دیگر در جواب امام آمده چون آنجا چاره ای نداریم آنجا حالا و الا عرض کردیم ما باشیم لص هم لقطه نیست. یک کسی رفته دزدیده آورده خانه من گذاشته، به من بگویند آقا برو یک سال تعریفش کن، من بیچاره بیکارم بروم مثلاً یک سال تعریف بکنم. بعد از یک سال هم اگر صدقه دادیم، صاحبش آمد، دوباره باید از جیب خودمان بدهیم. خب اینها احکام سنگینی است.

ممکن است خوب دقت بکنید من در وقت ملاک این توضیح را دادم؛ ممکن است بگوییم چون برداشته و خصوصاً اهل سنت هم دارند، فرقی این است با مجهول المالک، چون اینجا نیت تملک داشته می خواسته برای خودش، یک فکر منافعش بوده، حالا شارع برگرد بگوید تو به فکر منافع بودی، اگر صاحبش آمد باید به او رد کنی ولو صدقه داده باشی. این در آنجا معقول است دقت می کنید؟ در مثل لقطه، چون به هر حال سنگین است دیگر یک سال تعریف بکند، بعدش هم از جیب خودش بدهد اگر مالک آمد صدقه داد، خب واقعا کار سنگینی است. اما راجع به کبوتر طبق قاعده نباید گفت لقطه، طبق قاعده.

در این روایتی هم که آوردند که ما هم الان به همین مناسبت داریم ذکر می کنیم، انصاف قصه آثار لقطه نیست. می گوید اگر صاحبش را شناخت رد بکند، شناخت هم به کسی که متهم نیست بدهد. دقت کردید؟ غرض حالا چون می گویم من اشکال به ما صنعه فی الوسائل ندارم. این عبارت در میان اهل سنت هم آمده که اگر علامت ملک داشت، مگر همین بگویند این چون بالاخره آمد توی خانه تو در را بستی، نگهش داشتی شد لقطه، و الا ولش کن بره تو چرا در را بستی.

س: در فرض صید چه؟ اگر بگیرد چه می شود؟

ج: دیده حیوانی است صیدش کرد انداخت گرفتش

س: یعنی لقطه صدق نمی‌کند؟

ج: مشکل است لقطه صدق بکند. آن به عنوان صید است. آن توی گمشده است این نمی‌داند گمشده است اصلا این خیال کرده یک کبوتر آزادی است گرفت بعد دید یک علامت ملک روی بدنش، روی بالش هست مثلاً.

علی ای حال به هر حال فعلاً روایت واحده‌ای که در این جهت هست مورد واحده با دو سند، روایت بزنی تعبیر یعرف سنه توش ندارد. لذا در مثل این کبوتر بگوئیم مجهول المالک نه لقطه. بلکه مجهول المالک است. بالاخره من رفتم گرفتمش حالا آمدم بررسی می‌کنم می‌بینیم یک علامت ملک، یک مهری روی بالش خورده من باب مثال. دقت فرمودید؟ این راجع به طرح بحث حالا به هر حال باز وارد بحث نشویم چون طول می‌کشد.

عرض کردیم در ما نحن فیه یک شبهه‌ای ما داریم که نکنند این روایت بزنی از حضرت رضا(ع) جزو روایت ارض باشد. اولاً خود بزنی این مطلب را از کتاب از اسحاق بن عمار نقل کرده است. البته الان به طریق صحیح نداریم. در کتاب جامع بزنی که در اختیار مرحوم ابن ادریس بوده در آنجا آمده است. و عرض کردیم ندیدم کس دیگری هم متنبه باشد. شواهد ما تأیید نمی‌کند این کتاب، کتاب بزنی باشد. احتمالی که ما می‌دهیم یک اصطلاحی دارند، در عربی می‌گویند جامع، مثل همان جامع صحیحی که بخاری نوشته است. ما در فارسی از آن تعبیر می‌کنیم مجموعه. اصلاً جامع یعنی این. یعنی بخاری سعی کرده از روایات در تمام ابوابش مجموعه از روایات صحیح را جمع بکند. و لذا بخاری اگر دقت کنید علم هست، ایمان هست، وضو هست، نماز هست، روبا هست، طب هست، تفسیر هست، تاریخ هست، تاریخ انبیاء هست، فضائل صحابه، یعنی در مجموعه روایاتی که آنها دارند ایشان یک مجموعه صحیحش را انتخاب کرده است. الجامع الصحیح را اگر ما بخواهیم به فارسی معنا کنیم، در فارسی ما نمی‌گوییم جامع. ما در فارسی متعارف می‌گوییم مجموعه. مجموعه از روایات صحیح در جمیع ابوابی که وارد شده است.

لذا کتاب کافی به این لحاظ جامع نیست. چرا؟ چون کتاب کافی اصول دارد، فروع داد. بعضی هم متفرقات است، روضه‌اش متفرقات است. طبیعتاً خیلی ابواب را ندارد، فضائل صحابه و غیر صحابه و این قسمت‌ها را ندارد مثلاً. تفسیر قرآن و کتاب بخاری تفسیر دارد، تاریخ دارد، خیلی، در کل طب دارد، طب البته در کافی هم هست یک مقدار.

این را اصطلاحاً ما می‌گوییم مجموعه. من فکر می‌کنم یک مجموعه‌ای بوده حالا مثلاً پشتش نوشته هذا جامع لفلان، مجموعه‌ای بوده مثلاً یک تکه اولش اگر این حالا درست نقل کرده باشد ابن ادریس، مثلاً اولش کتاب علی بن جعفر بوده است، صاحب همان مسائل معروف. یک مقداری اصلاً اول این کتاب جامع علی بن جعفر است. ما حتی یک روایت نداریم که بزنی از علی بن جعفر نقل کرده باشد.

س: ۱۹: ۰۸

ج: با واسطه‌اش نمی‌دانیم. اینجا که بدون واسطه است اما اینکه همه‌اش با واسطه است را الان نمی‌دانیم. چون اسحاق بن عمار موسی بن جعفر را نقل کرده است. احتمال نقل هست. مخصوصاً مثلاً خود بزنی در کوفه جوان بوده، از ایشان نقل کرده، مثلاً مرد بزرگی بوده است.

علی‌ای حال مخصوصاً می‌دانید این اسحاق خودش صراف بوده است. دکان صرافی او هم مقابل همین جایی که الان مسجد کوفه باب اعظم هست، مقابلش به قول ما این طرف خیابان، صرافی بوده، اصلاً این خاندان صراف هستند. اسحاق بن عمار صیرفی، تغلبی، اسحاق بن عمار بن حیان، اینها صراف هستند. و لذا یک مقداری اینها مسائل مالی و زکات و مبادلات مالی هم اینها نقل می‌کنند به خاطر همان شغلشان. جایش هم معین است. بعید نیست که ابن ابی نصر از ایشان نقل بکنند. بعید نیست، الان نسبت نمی‌توانم بدهم، فقط می‌گویم بعید نیست، در حد بعید نیست.

از اسحاق بن عمار نقل کرده، این مال نقل خود اگر درست باشد. اما این کتاب درست نیست. عرض کردم احتمال قوی که من می‌دهم یک کتابی بوده پشتش بوده جامع، مراد مجموعه‌ای از چند تا کتاب، مثل همین اصول سته عشر ما که الان چاپ شده به اسم اصول. مثلاً اولش کتاب علی بن جعفر بوده است. الان همین کتاب جامعی که ایشان نقل می‌کند، حدود این چاپ قدیم بیش از نیم صفحه‌اش علی بن جعفر است. سئله سئله. حتی خواندیم به یک مناسبتی متعرض شدیم. شیخ انصاری و دیگران، و سألته مثلاً عن کذا فقال. نوشتند صحیحة البزنی قال سألته، این اصلاً مال بزنی نیست، این مال علی بن جعفر است.

ما این را توضیحاتش را در جای دیگر توضیح دادیم که حالا جایش اینجا نیست. بعد هم مراجعه که کردیم تا آنجایی که من باز دو مرتبه خودم، دو مرتبه یا سه مرتبه نمی‌دانم، از اول تا آخر این قسمتی که ایشان مستطرف کرده نگاه کردیم، چون تخریج فنی الانش کامل نیست، به آن مقداری که الان تخریج شده چون چاپ شده مستطرفات جداگانه با تخریج جداگانه، با آن مقداری که الان تخریج شده، این تخریج

هم من خیلی یعنی باید بیشتر رویش کار بشود. با این تخریج هنوز هم نفهمیدم این مجموعه چیست اصلا، این چیزی که در اختیار مرحوم ابن ادریس بوده چیست.

به هر حال تا آنجایی که به ذهن ما رسیده، جامع مال خود جامع بزنی نیست. اصولا ما الان در کتب اربعه حتی یک حدیث نداریم که بزنی از علی بن جعفر نقل کرده باشد. لذا می‌گویم اصحاب ما هم این اولش را خیال کردند مال خود بزنی است. نوشتند صحیحه البزنی قال سألته... ما آنجا توضیح دادیم، این صحیحه مال بزنی نیست، این سوال مال علی است. این مثلا فرض کنید حدود ۱۵ تاست، نمی‌دانم اگر نگاه بکنید، ده پانزده تا از این چاپ جدید نگاه بکنید شماره هم دارد. ده پانزده تا حدیث سألته است اینها خیال کردند مال بزنی است. در اثناش یک جا را قال علی و سألته، این قال علی را مثل اینکه دقت نکردند. این علی، علی بن جعفر است خب. بعدش هم این روایت هست، در روایات علی بن جعفر هست. این سألته سألته‌ها توی روایات علی بن جعفر هست.

علی ای حال کیف ما کان دیگر وارد بحث نشوم. فقط خواستم اشاره عباره بکنم. این یک.

دو اینکه عده‌ای از اصحاب... یک که خود بزنی از یکی از اصحاب امام صادق(ع) نقل کرده است. دو اینکه عده‌ای از اصحاب امام صادق(ع) نقل کردند. این نکته دومش هم این بود. یکی که تا حد زیادی نسبتا بد نیست به خاطر ابن فضال پدر ولو عبید بن حفص توثیق نشده، یکی این است که در همین جا شماره ده هم در کافی هست و هم در تهذیب هست، اسماعیل بن جابر که خثعمی باشد. این از امام صادق(ع) است. یکی هم از به اصطلاح روایتی است که در کتاب سرائر از کتاب جمیل کرده است. این هم مشکل... کتاب جمیل شهرتش نسبتا زیاد است؛ یعنی شهرت کتاب خیلی زیاد است. تقریبا حالا می‌شود بگوییم اعتماد بکنیم به نقل مرحوم ابن ادریس. چون کتاب خیلی مشهور است. این هم از امام صادق(ع) است.

البته آن هم که از امام صادق(ع) است اطلاق دارد که اگر کسی گرفت آن مالکش می‌شود. دیگر این طوری است. یکی باز یک روایت دیگر از اسحاق بن عمار داریم غیر از این است که بزنی نقل کرده است. این در این کتاب صفحه ۶۸ است باب ۱۸. آن بابی که الان می‌خواندیم باب ۲۲ بود، باب ۲۱ بود، این باب ۱۸ است. تهذیب و عنه به نظرم صفار باشد، حالا نمی‌دانم عنه به چه کسی بر می‌گردد. عن حسن بن موسی الخشاب عن غیاث، این غیاث بن کلوب است.

س: شماره چند است این روایت

ج: شماره باب شماره از تهذیبش یعنی؟ تهذیب جلد ۹، ص ۱۵. خود

س: از همین جامع الاحادیث حدیث چند باب می شود؟

ج: حدیث نه باب ۱۸، صفحه ۶۸.

س: عن صفار است استاد

ج: عنه صفار است باز. خیلی خوب.

حدیث ۹، و عنه یعنی از صفار، عن الحسن بن موسی الخشاب کرارا عرض کردم صفار از مشایخ کوفه نقل می کند. ظاهراً خوب است، ظاهراً رفته صفار سعد بن عبدالله اینها رفتند. حسن موسی الخشاب از بزرگان و اجلای اصحاب در کوفه است.

عن غیاث بن کلوب که شیخ اسم ایشان را آورده به مناسبت اینکه اصحاب به روایتش عمل کردند. عن اسحاق بن عمار عن جعفر عن ابیه عن علی کان یقول لا بأس بصید الطیر اذا ملک جناحیه؛ این هم از امام صادق (ع) داریم. اگر خودش پرواز می کند و مستقل است در پرواز، بالش در اختیار خودش است، این اشکال ندارد.

این روایت را خب عرض کردم متعارف در حوزه های ما می گویند صحیح است، معتبر است؛ یعنی موثق است؛ چون غیاث بن کلوب از اهل سنت است، اما توثیق شده است. اسحاق بن عمار هم که از اجلای طایفه است حالا در آن یک کلام طولانی است حالا نمی خواهم وارد بشوم.

لکن ما عرض کردیم سابقاً کرارا و مرارا و تکراراً اگر نکته، نکته رجالی باشد، راست است همین طور است. همین طوری که گفتند. اما چون ما اضافه بر آن نکته فهرستی این را پیگیری کردیم، یک تعداد روایات داریم، بعد هم در تهذیب است، کافی هم دارد کم است به نظر من، همین سند بعینه تکرار می شود. این حسن بن موسی الخشاب عن غیاث بن کلوب عن اسحاق عن جعفر عن ابیه عن آبائه ان علی، خب ما شاید صدها روایت از اسحاق بن عمار داریم. از اجلا و بزرگان اصحاب، می گویم یک زمانی خیال می کردند این دو نفرند و اشتراک و بعد برگشتند که یک نفر، حالا بحث اشتراک و اینها به کنار، آن باطل بود، آن اسحاق بن عمار ساباطی خیال می کردند، نداریم نه آن موهوم است واقعیت ندارد. این غیاث، غیاث بن کلوب است.

ما عرض کردیم کرارا این بحث های فهرستی که ما می گوییم متأسفانه منشأ اشکال شده، این است که ما به این نتیجه رسیدیم، یک نسخه ای از اسحاق بن عمار نقل شده شبیه اسانیدی که اهل سنت به کار می برند. این را من توضیح دادم، چند بار، لکن چون فراموش

می‌شود باز گاهی تکرار می‌کنیم. ببینید ما روایت زیادی داریم مثلاً اسحاق بن عمار قال سئلت ابا عبدالله کذا، عبارات قدمای اصحاب، اینجا هم داریم، اسحاق بن عمار عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی، بعضی‌ها هم خود علی است، بعضی هم عن رسول الله (ص) مثلاً. حالا الان رسول الله (ص) توی ذهنم نیست، عن علی در ذهنم هست. شاید رسول الله (ص) هم باشد مثل کتاب سکونی. در اصطلاح فنی این را می‌گفتند مسند. در کتاب شیخ طوسی آمده اسند عنه، اسند یعنی روا عنه مسند، با سند، عن جعفر عن ابیه عن آبائه ان علی. اما اگر گفت سئلت ابا عبدالله فقال کذا، می‌گفتند روا عنه. اگر حضرت را دیده و از حضرت نشنیده می‌گفتند لقی ابا عبدالله. این لقی ابا عبدالله یعنی روایت نکرد. اگر ابی عبدالله را دیده و از ایشان حدیث شنیده گفته مثلاً این قصه این طور است، حضرت فرموده، این می‌گفتند روا. این که شیخ طوسی دارد که آقایان خیلی مفصل هم بحث کردند، شاید ده دوازده تا احتمال من دیدم. آقای خویی چهار تا احتمال دادند در مقدمات معجم سر کلمه اسند عنه. هم در قرائتش اختلاف کردند که اُسْنَدُ بخوانیم، اُسْنَدُ بخوانیم یا اُسْنَدُ بخوانیم چه جوری بخوانیم؟ هم در معنایش.

آقای خویی بعد از چهار معنا فرمودند عبارت مجمل است معنایش محصل در نیامد، چیز در نیاوردیم. این نه عبارتش مجمل است نه معنایش چیزی در نمی‌آید، مراد شیخ طوسی، حالا این شیخ طوسی مال خود ایشان است؛ چون در همه هم نگفته ایشان. حالا من دیگر شرح تاریخ آن اسند عنه را نمی‌خواهم بگویم.

شیخ طوسی اگر روایتی دیده این طوری، که مثلاً اسحاق عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی، این می‌گفته اسند. یعنی روا عن الامام الصادق (ع) مسند. در یک جا دارد که اسند عنه و روا عنهما، به نظرم محمد بن مسلم است یا کیست یکی از اینها دارد. روا را با اسند آورده است.

اگر گفت روا اساساً خود کتاب ایشان برای روا است. عادتاً نباید بگوید؛ چون تمام افرادی را که در رجال آورده یا نجاشی می‌گوید روا عن ابی عبدالله. بله، نجاشی بعضی جاها دارد لقی ابا عبدالله، لقی یعنی لم یروی. در خود همین جابر بن یزید دارد، لقی ابا جعفر او ابا عبدالله؛ این در کتاب نجاشی این طور آمده، لقی. و خیلی هم تعجب است، خیلی فوق العاده یعنی اصلاً قابل تصدیق نیست، به قول معروف عقل از کلمه ما می‌پرد. یا نجاشی از سهو القلمش است، یا نسخه ایشان غلط است. چون الا ما شاء الله جابر روایت از ابی عبدالله ابی جعفر داشت، نمی‌شود لقی، لقی یعنی چه؟

علی ای حال نمی‌فهمیم اینجا هم برای احترام نجاشی می‌گوییم اصولاً نمی‌فهمیم ایشان چه فرمودند در اینجا.

به هر حال خوب دقت بکنید ما یک مجموعه روایات از اسحاق داریم که از خود امام صادق(ع) است. یک مجموعه روایات داریم که مسند نقل می‌کند. خوب دقت بکنید. نه اینکه کتاب مسند نقل می‌کند، بعضی خیال کردند مراد کتاب است. نه، یعنی روا عنه بالاسناد. اسند عنه، چون یک شخصی را که در اصحاب امام صادق(ع) می‌آورد، فرض کنید مثلاً سکونی، بعد که می‌گوید اسند عنه، یعنی اسند این شخص عنه یعنی عن امام صادق(ع) که الان به اصطلاح اصحاب ایشان متعرض ... حالا احتمالات گفتند، اسند یعنی شیخ طوسی، اسند عنه یعنی از فرض کنید ابن عقده مثلاً. یک چیزهای عجیب و غریبی اینجا گفتند. شاید من حالا آقای خویی خدا رحمتش کند چهار احتمال داده، به نظرم مرحوم آقای ابطحی در تهذیب المقال اگر حافظه من خراب نشده باشد، هشت تا احتمال نوشتند. فکر می‌کنم چند تا احتمال دیگر هم جای دیگر من دیدم. فکر می‌کنم یازده دوازده تا مجموعه احتمالاتی است که من دیدم. حالا می‌گویم الان در ذهنم نیست حضور ذهن هم نداریم.

هیچ کدام اینها درست نیست. صحیحش همین است که خدمتان عرض می‌کنم. و آن اینکه اسند یعنی این شخص عنه یعنی از این امامی که من در ترجمه‌اش دارم. یعنی روا عنه مسنداً. روا عنه یعنی از خودش. مثلاً سألت ابا عبدالله فقال، این می‌گوید روا عنه. خود کتاب رجال ایشان بر روا عنه است. لذا در ذیل هر واحد نمی‌آورند روا عنه؛ چون اصلاً کتاب بر این وضع شده، معنا ندارد که چند هزار اسم را برده هر بگوید روا روا. خود کتاب برای روا است. دقت فرمودید؟

گاهی بعضی موارد اسناد است. آن وقت می‌گفت اسند عنه؛ یعنی اسند، خب عادتاً این اسنادها مطابق است با ذوق اهل سنت. مثلاً همین اسحاق، عن جعفر عن ابیه، این مطابق است با ذوق اهل سنت. غالباً با آن ذوق مطابق است. اگر شیعه باشد می‌گوید سألت ابا عبدالله فقال، قاعده‌اش این طور است دیگر. این البته این که چرا شیخ طوسی در آنها اسند گفته، احتمال، می‌گویم چون اینها نیست دیگر، این مصادر در اختیار ما نیست نمی‌دانیم شاید چون ابن عقده وقتی که نوشته اصحاب ائمه(ع) را من جمله اصحاب امام صادق(ع)، از هر کدامشان یک روایت هم آورده. شاید شیخ دیده این روایتی که از این آقا آورده مسند است. یعنی ابن عقده برداشته گفته فلان بن فلان از اصحاب امام صادق(ع) یک روایت آورده. آن روایت به این صورت است، عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی. شیخ هم اضافه کرده که اینجا اسند، این آقا اسناداً هم نقل کرده است. هم روایتاً و هم اسناداً. روایتاً از خود امام(ع)، اسناداً به طریق امام(ع) عن ابیه عن آبائه عن علی(ع).

آن وقت اشکال می‌گویم چون غیاث بن کلوب را مرحوم شیخ در عده به یک معنایی توثیق کرده، اسحاق بن عمار هم که از اجلاء است عن جعفر، حسن بن موسی هم که از مشایخ بزرگ است، بنای اصحاب ما به قبول این روایات است، اینها که افتادند در خط حدیث. البته موثق میدانند به خاطر غیاث بن کلوب.

ما این را چند بار توضیح دادیم. البته خیلی توضیحی نمی‌خواهد؛ چون خیلی هم زیاد نیست، به نظرم یک وقتی من حساب کردم، ده دوازده تا پانزده تا بود، به نظرم به بیست تا هم نه، می‌گویم من اشتباه کرده باشم الان. حافظه من خراب شده باشد. خیلی هم نیست. این روایات زیاد هم نیست. اما خب قبول کردند آقایان که دنبال سند هستند، آنهایی که موثق قبول می‌کنند، این را قبول می‌کنند.

ما عرض کردیم این روایت یک مشکل دارد، اصلاً این نحوه روایت اسحاق نیست. یک احتمالی که ما الان، این بحث‌ها فهرستی است دیگر، این بحثها بحثهای رجالی نیست. احتمال دادیم که مرحوم اسحاق بن عمار یک مجموعه روایات به صورت مسند داشته، داده به این شخص عامی، سنی. به این غیاث بن کلوب. مثلاً ما اجلای اصحاب ما مثل صفوان از اسحاق نقل می‌کند. ظاهراً این را به اجلای اصحاب نداده. و الا خب معنا ندارد که فقط در این طریق باشد. آن راه فهرستی که من می‌گویم مراد این است. یعنی نه اینکه بیایم مفردات را حساب بکنیم، مفرداتش مشکل ندارد. گفت مفردات خوب است اما مرده شور هیئت ترکیبی را ببرد. هیئت ترکیبی اش مشکل دارد. این اشکالش در آن قسمت فهرستی کار است. از آن طرف هم عرض کردم حالا قبل از درس بود کی بود، اسحاق بن عمار یک شخصیت اجتماعی هم بود، صرافی داشت، صرافى او هم مقابل درب مسجد کوفه محل رفت و آمد بود. یک روایتی دارد که می‌گوید امام (ع) به من فرمودند نماز جماعت را با اینها حاضر بشو با اهل سنت. می‌گوید من رفتم، بعد از چند روز یک همسایه‌ای داشتیم آمد پیش من گفت راجع به تو یک چیزهایی می‌گفتند معلوم شد دروغ است. گفتم چه می‌گفتند؟ می‌گفتند تو رافضی هستی، حالا نه دیگر در جماعت حاضر شدی معلوم شد رافضی نیستی.

من احتمال می‌دهم اسحاق بن عمار حالا برای تألیف قلوب بوده، چه بوده، چند تا روایت از امام صادق (ع) به عنوان مسند داشته، اینها را هم داده به همین سنی، به همین غیاث بن کلوب. و الا معنا ندارد که این جور روایات از مفردات غیاث بن کلوب باشد. دقت می‌کنید؟ مثل صفوان که جزو اجلای اصحاب است، چنین چیزی را از ایشان... خیلی بعید می‌دانیم. یعنی چنین چیزی را خیلی بعید می‌دانیم.

لذا خوب دقت بکنید. ما گاهی اوقات یک حدیث به حسب سند درست بود، می گفتیم رجالی اش درست است، فهرستی اش خراب است. یک حدیث که به لحاظ سند خراب بود، گفتیم رجالی اش خراب است، فهرستی اش درست است. این دو تا با همدیگر چون گاهی سوال می کنند که فرق بین این دو تا چیست؟ فرقی این است در واقع.

اگر مفردات را نگاه بکنید، خب مشکل ندارد دیگر، همه توثیق را دارند به یک نحوی دارند. اما اگر بیابید شما در خارج یک مقایسه ای بکنید می بینید یک مجموعه خاصی است به یک شخص خاصی فقط گفته، آن هم غیاث بن کلوب؛ و آن هم از غیاث بن کلوب شخص خاصی. این شخص از بزرگان اصحاب ما است. توسط این در مصادر ما آمد. اگر این شخص نبود در مصادر ما هم شاید نمی آمد. آن شخص هم حسن بن موسی خشاب است؛ یعنی این سند در همه یکنواخت است. ابن خشاب از غیاث عن اسحاق عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی؛ خب آدم یک شبهه ای برایش پیدا می شود که یک مشکلی دارد این نحوه سند، تمام این اسماء به نحو واحد است.

این بحثی که من همیشه عرض می کنم فهرستی، الان این حدیث را به لحاظ رجالی موثق می دانند به لحاظ فهرستی ما مشکل داریم توش. آن هم شبهه اش این است که نکند تقیه باشد. نه فقط امام (ع) تقیه فرمودند، خود اسحاق بن عمار هم تقیه کرده است.

یک چند تا حدیثی که مطابق با ذوق اهل سنت است، با سند برداشته به اینها نقل کرده است. البته بعد از غیاث بن کلوب توسط حسن بن موسی خشاب که از اجلای اصحاب کوفی ماست، ما وارد مصادر ما شده. این کتاب هم این مجموعه حدیثی هم توسط عده ای از اصحاب در اینجا صفار به قم آمده. روشن شد؟

س: یعنی خشاب نمی دانسته بحث تقیه است اینها را آورده؟

ج: خب شاید اعتقادش این بوده که مثلاً این چون غیاث بن کلوب مثلاً به حسب ظاهر ثقه است مثلاً درست نقل کرده است. بالاخره روایت امام (ع) است، حالا معارض داشته باشد فکر دیگری برایش بکنند.

مضافاً به اینکه این مطلب به صور مختلف هم عن امیر المومنین (ع) نقل شده است.

پس روشن شد که این حدیث بنا بر راهی را که الان غالباً متأخرین اصحاب، یعنی از بعد از علامه مراد ما، این را موثق می دانند، قبول می کنند سندا. لکن خود ما توش گیر داریم باید شاهد ثابت بشود. این یکی.

یک نکته دیگر این است که این روایت ولو از امام صادق(ع) است لکن نهایتش بر می‌گردد به امیر المومنین سلام الله علیه. و ما چند بار عرض کردیم مجموعه روایاتی که به امیر المومنین(ع) بر می‌گردد اگر بتوانیم اینها را جدا بکنیم، خیلی خوب است. حالا من بعد عرض می‌کنم. این یکی حالا فعلا تا اینجا باشد تا بگویم.

بحث روایات امام صادق(ع) بود. یکی این بود، یکی کتاب جمیل بود. یکی روایت دیگری بود که ابن بکیر عمن رواه که در کافی بود، اذا ملک الطائر جناحه. این هم از ابو عبدالله بود. یکی دیگر هم از ابو عبدالله بود که دیروز آخر بحث خواندیم از فقیه بود. و قال ابو عبدالله فی حدیث و الطیر اذا ملک جناحیه فهو لمن اخذه الا ان تعرف صاحبه فترده علیه؛ یا فرده... این یکی هم از ابا عبدالله است. این دو صورت دارد؛ یکی اینکه اگر صاحبش را نشناسه ملک خودش می‌شود، صاحبش را بشناسد...

این سه تا فرض ندارد. فقط روایتی که از امام رضا(ع) است سه تا فرض دارد. فان جاء من لا تتهمه، به او رد بکن. این تا اینجا روایاتی بود که از امام صادق سلام الله علیه بود. آن روایت اسحاق باشد هنوز یک صحبت دیگر هم رویش داریم.

آن وقت یک مطلبی دیروز بعد از درس یکی از آقایان فرمودند به اینکه راجع به اینکه آیا این مال قال ابو عبدالله است. من کرارا عرض کردم کتاب فقیه یک مشکل دارد. گاهی اوقات یک جایی می‌گوید قال ابو عبدالله پنج شش سطر می‌آورد. نگاه که می‌کنیم مثلا ممکن است نیم سطر اول فقط قال ابو عبدالله باشد. یک سطر بعدی روایت دیگری است، مثلا ابا الحسن، سطر بعد با ابی عبدالله. ایشان اینها را به اصطلاح به صورت فتوا آورده است. یکی از مشکلات کتاب فقیه همین است.

هم وسائل هم دیگران در این که آیا اینها متحدند یا نه؟ ببینید در کتاب فقیه در همین چاپی که ما داریم، جلد ۳، ۳۲۰، اینجا از چاپ نجف نقل کرده است. با اینکه این کتاب بنا شد که این چاپ جدید مصادر بهتری را بیاورد، مصادری که قدیم بوده نیاورد، چون وسائل چاپ مرحوم آقای ربانی با مصادر قدیم است. متأسفانه فقیهی که ایشان از آن استخراج کرده در این کتاب جامع الاحادیث، این چاپی که دست من است، آقایان نگاه کنند به نظرم یک چاپ بعد از این دارد. نمی‌دانم در چاپ بعدی عوض کردند یا نه؟ این چاپ فقیه را از آن چهار جلدی نجف نقل می‌کند. خب در ایران هم متوفر نیست، هست اما متوفر نیست. چهار جلدی که الان هست همین مال چاپ جامعه مدرسین است، که بیشتر متوفر است، این صفحه ۳۲۰ است. غرض این نکته را می‌خواستم عرض بکنم این شماره صفحه‌ای که اینجا می‌زند با این حالا احتمال هم می‌دهم شاید در چاپ جدید جامع الاحادیث را نگاه بکنید، اگر شماره صفحه را ۳۲۰ زده با این چاپ جدید است، مال قم است، به این زده است.

اگر نگاه کردید

س: ۲۱ زده

این نصفش توی ۲۱ است.

ج: هان چون نصفش در ۳۲۱ است. درست است ۳۲۱ درست است.

پس این چاپ جدید زده به چاپ قم. راست است درست است. این بعضی ظرافت‌ها را می‌گوییم ولو مناسب با بحث خارج نیست، برای اینکه واقعا نحوه مراجعه‌تان راحت بشود و آسان بشود. راست است در صفحه ۳۲۱. اصلش در ۳۲۰ آورده و ۳۲۱ تمام می‌شود عبارت.

صدوق دارد و روا ابو بصیر عن ابی عبدالله، این طوری دارد صفحه ۳۲۰. بعد دارد و قال علیه السلام، نگفته کی. این خیال کردند قال چون آن روایت قبلی بوده، یعنی قال ابو عبدالله. حتی تصور شده که این روایت ابو بصیر است اصلا. با اینکه آن روایت، روایت ابو بصیر هم نیست. بعد از آن دارد فاذا ارسلتک، اصلا ندارد قال. اینها را هم تتمه آن گرفتند. اذا ارسلت کلبک فلان. یا بعد دارد فرع دیگری و ان رمیته حالا تیری زدی به طرف حیوان، از بالا افتاد تو آب، توی آب مرد، این میته است پاک نمی‌شود. باز دارد من نقل نکردم عبارت را، و ان رمیته فعصابها سهمک، بعد دارد و الطیر که به اصطلاح اذا ملک، این حدیث اینجا دارد قال. ظاهرا جامع الاحادیث خیال کرده تمام اینها قال قال کلمه همان ابو عبدالله است. اشتباه است، اینها چند تا حدیث است اصلا مصادرش هم فرق می‌کند. این اشتباه شده است.

حالا چرا ایشان این کار را می‌کند؟ چرا ایشان این کار را انجام داده؟ آنچه که من تا حالا فهمیدم، حالا الامر بید الله، آنچه که من تا حالا فهمیدم، مرحوم صدوق قدس الله نفسه اگر یکجایی بخواهد متن روایت را بیاورد بدون دخل و تصرف، می‌گوید مثلا قال ابو عبدالله قال ابا الحسن؛ یک جایی می‌بیند مثلا متون مختلف است، آن چه که مختار خودش است را می‌خواهد بیاورد، آن فتوای نهایی. آنجا را دیگر به عنوان قال ابو عبدالله نمی‌گوید. این با مراجعه خودم هست به کسی نسبت نمی‌دهم. اینجا دیگر قال ابو عبدالله نمی‌گوید. و این دقت صدوق است، راست هم هست.

س: قال علیه السلام می‌گوید فقط؟

ج: نه نه هیچی ندارد اصلاً. یک قال دارد و قال علیه السلام بعد از او مثلاً یک سطر و خرده‌ای، فاذا ارسلت کلبک، اصلاً قال هم ندارد. حالا چرا ایشان گفته و قال ابو عبدالله فی حدیث، اصلاً قال ندارد.

اصلاً در کتاب صدوق اصلاً قال ندارد که ضمیر برگردد به ابا عبدالله.

س: خب شاید ضامن همان باشد

ج: خلاف ظاهر است چون این تکه تکه‌هایش هست. مثلاً ان رمیته این سوال این است که شما حالا برایتان مثال می‌زنم، حالا بقیه‌اش را دیگر بخواهم یکی یکی بگویم چون طول می‌کشد. بنا بود فوائد بگویم دیگر خیلی فواید، زواید نشود دیگر.

این فان رمیته می‌گوید اگر تیر زدی به حیوان بالای بلندی بود افتاد در آب و مرد، خب ما این را باب داریم حدیث هم داریم. ایشان در اینجا به صورت فتوا آورده، ایشان خود مرحوم صدوق به عنوان فتوا... مثلاً روایتش این است: قال بله، و ان رمیته

س: استاد خود روایت انفراد ایشان است حالا قبل قال علیه السلام

ج: قال لا تأکل من الصيد اذا وقع من ماء فمات. این مال حضرت موسی بن جعفر (ع) است. ایشان دارد که و ان رمیته و هو علی جبل فسقط و مات فلا تأکله؛ این جداگانه. و ان رمیته، این یک فتوا است، فاصابک فاصابه سهمک ووقع فی الماء، افتاد توی آب، فکله، اذا کان رأسه خارجاً من الماء، فان کان رأسه فی الماء فلا تأکله.

س: مردنش به واسطه تیر باشد یا غرق شدن

ج: هان ایشان رأسه فی الماء و خارج الماء؛ این هیچ روایتی نداریم الان. این هیچ روایتی نداریم.

بله روایت داریم این طور. در مستدرک در خلاف از سنی‌ها نقل کرده است، عن علی بن حاتم قال سئلت رسول الله (ص) عن الصيد فقال اذا رمیت الصيد و ذکرتم اسم الله فقتل فکل، وان وقع فی الماء فلا تأکله فانک لا تدری الماء قتله ام سهمکه؛ این دقت بکنید. یک روایت هم در کتاب دعائم الاسلام عن ابی عبدالله نقل کرده و عن علی؛ و یقع فی ماء او فی نار او فی بئر او یتردی من موضع العالم فیموت قالاً فلا یأکل الا ان تدرک زکاته؛ یا ایشان چاپ کرده الا ان تدرک زکاته؛ دقت می‌کنید؟

این که سرش داخل ماء باشد و خارج ماء باشد توی روایت نیامده است. حالا صدوق به نظر خودش آمده که این حرف خوبی است؛ چون اگر سرش داخل آب بود، یعنی با آب مرده شده خفه شده، کله‌اش بیرون آب بود یعنی با تیر تو مرده شده است. این مطلب در کتاب

فقه الرضا هم آمده است. حالا آیا صدوق واقعا به فقه الرضا اعتماد کرده؟ آیا واقعا روایتی بوده که به فقه الرضا رسیده و صدوق از او نقل کرده؟ این عین روایت در فقه الرضا است. اذا كان رأسه خارجا من الماء و ان كان رأسه في الماء فلا تأكلها.

ما مفصل بحث کردیم اصل اولی در فقه الرضا متون روایات است. این برای ما تقریبا قطعی است؛ یعنی نه اینکه احتمالی، اطمینانی است. بله بعضی جاها به ذهن ما می رسد که خود فقه الرضا اجتهاد کرده باشد، مثلا همین جا، احتمال دارد که ایشان اجتهاد کرده است. چرا اصل مطلب این بوده که اگر استناد موت به آب بشود، این میته است. استناد موت به همان تیر بشود این مسکی است صید شده است. آن وقت چه جور بفهمیم به آب است یا به تیر؟ کله اش داخل آب بود، یعنی به آب است. کله اش بیرون آب بود یعنی به تیر است. روشن شد؟

شیخ صدوق هم همین عبارت فقه الرضا را، من عرض کردم چند بار عرض کردم این که خب بحث زیاد کردند که شیخ صدوق متأثر به فقه الرضا است، لکن این را خوب دقت کنید، مرحوم نجاشی که طریقه اش را به کتاب شلمغانی می نویسد، یک طریق عجیب و غریبی است، خیلی روشن هم نیست. اما شیخ طوسی در فهرست که طریقه اش را به کتاب شلمغانی، که احتمالا همین فقه الرضا باشد، طریقه اش را به کتاب شلمغانی می نویسد، به سندش توجه... از صدوق، از پدر صدوق، از شلمغانی؛ خیلی هم عجیب است واقعا، برای ما هم عجیب است. یعنی کاملا واضح است که مرحوم صدوق توسط پدرش کتاب شلمغانی را نقل کرده است.

این عبارت اگر کتاب شلمغانی باشد، فقه الرضا را خب احتمال قوی هست کتاب شلمغانی باشد. عین عبارت فقه الرضا الان در فقیه آمده. در مقنعش هم آورده. نه در مقنع دارد که قال ابو عبدالله نه در فقیه دارد. آنچه که من خودم شخصا به آن رسیدم صدوق جایی که یک مطلب را قبول دارد، و در روایات هم اجمالا آمده، اگر می خواهد کم و زیادش بکند آنجا را فتوای خودش قرار می دهد. قال ابو عبدالله نمی گوید. آنجایی که می خواهد متن روایت را حفظ بکند می گوید قال ابو عبدالله.

پس الان در همین چند تا عبارتی که پشت سر هم هست، یکی مال آب است. یکی هم اینجا، و الطیر اذا، این این طور اصلا قال ندارد توش. والطیر اذا ملک جناحیه فهو لمن اخذه؛ این عبارت الطیر اذا ملک جناحیه، این توی روایت امام صادق (ع) هست. توی روایت مشهور امام صادق (ع) است. الا ان تعرف صاحبه فترده علیه؛ این قید که صاحبش را بشناسی این فقط توی نسخه جامع بزنطی که در اختیار سرائر بوده آمده است.

به هر حال واضح است که ایشان می خواهند مطلب را فتوا را بیاورد به آن مقداری که اسناد به امام صادق(ع) هم شده اما در طریق ضعیف. آن که در کافی هست، که در اختیار صدوق بوده، این تویض نیست. آن چه که ما در کافی، نمی دانم دقت می کنید چه می گویم؟ آنچه در کافی از امام صادق(ع) نقل می کند الا ان تعرف صاحبه ندارد. دقت فرمودید؟

صدوق هم می خواهد به این مطلب ایمان پیدا بکند، لذا به صورت روایت قرارش نداده است.

این یک نکته ای است چون خدا رحمت کند صاحب این کتاب همه را کرده قال ابو عبدالله، چند جاست. حالا اگر مایل باشید دیگر من حالش را ندارم اگر نگاه کنید، چند باب است، برداشته همین روایت واحد را همین عبارت را تکه کرده، هر تکه اش را یک روایت قرار داده با قال ابو عبدالله. این نیست در کتاب فقیه. اصلا من معتقدم فقیه روی یک ظرافت خاصی این کار را کرده است.

آنچه که در قم در اختیار ایشان بوده از ابی عبدالله فقط اذا ملک الطائر جناحه فهو لمن اخذه؛ این در کافی بوده است. فلمن اخذه حلال، این هم در کافی بوده روایت اسماعیل بن جابر. اینهایی که در کافی بوده ایشان در اختیارش بوده این دومی، الا ان تعرف صاحبه نبوده است. بله، الا ان تعرف صاحبه این در روایت موسی بن جعفر(ع) آمده، در روایت حضرت رضا(ع) آمده، در یک نسخه از جامع بزنتی آمده، ولكن آن نسخه هم قابل قبول نیست. نتیجه اش این است که شیخ صدوق مطلب را قبول دارد، خوب دقت بکنید، اما به امام صادق(ع) نسبت نمی دهد چون در متن روایت این فرع دوم نیامده است، الا ان تعرف صاحبه نیامده است.

پس بنابراین مطلبی که ایشان نوشته قال ابو عبدالله، اصلا قال هم نیست چه برسد ابا عبدالله. در کتاب فقیه اصلا قال را هم نیاورده، فتوا را آورده و الطیر. و من هم نمی فهمم چرا ایشان این کار را کرده است. هنوز هم نفهمیدم. مرد نسبتا دقیقی است چطور شده یک قال ابو عبدالله، دو سه تا باب هم هست. یکی دیگرش را هم خواندیم. دو سه تا باب هم هست که ایشان قال ابو عبدالله نقل می کند. هیچ کدام از اینها توش قال ابو عبدالله ندارد. فقط قال ابو عبدالله این است، و قال علیه السلام بعد از روایت ابی بصیر. آن یکی قال آن هم تازه ندارد ابو عبدالله و قال علیه السلام.